

# شعوبیه

## بقلم آقای جلال همائی

۱

پس از رحلت حضرت خاتم الانبیاء و سیری شدن روزگار خلفاء راشدین نوبت حکومت بخلفای بنی امیه و آل مروان رسید. اساس دین مبین اسلام روی مساوات و عدالت طرح شده بود ولی حکمرانان عرب در عهد اموی بر خلاف دعوت صریح اسلام دولت عربی محض تأسیس کردند که از هر حیث مخالف با مذهب مبین اسلام بود و از اینجهت مسلمانان را نه تنها از عرب که از اصل دین اسلام بیزار کردند.

در استیلای عرب بر ایران همه شئون و حیثیات ایرانیان بر باد رفت و تنها باین خرسند و خشنود بودند که قانونی جدید مبتنی بر حریت و مواسات و برادری میان آنها و سایر ملل حاکم و برقرار خواهند ماند، و در حقیقت مایه سکوت و آرامش آنها و خضوع در برابر سطوت عرب این بود که جان و مال و جاه و جلال خود را فدای راد دین و قانون محکمی ساخته اند و خواه و نا خواه دین حق و مذهب و آئین حق را بخونبهای قربانیهای قادسیه و نهانند پذیرفته بودند. ولی فرمانروایان ستمکار عرب بساط مذهب را بر چیدند و قوانین دین را زیر پا گذاشتند و بر خلاف آئین پیغمبر و خلفاء راشدین رفتار کردند و آئین مایه تسلیت را هم از دست ایرانیان ربوده آنان را بقیام و نهضت بر ضد عرب وادار ساختند.

از اواخر عهد اموی نهضتهای ایرانی باشکال گوناگون ادبی و سیاسی و علمی و مذهبی و غیره شروع شد و هر روز برنگی تازه درآمدند و منظور اصلی آنها بر انداختن دولت و سیادت عرب بود. - نهضتهای سیاسی و انقلابی ایرانیان و قیام ابو مسلم اصفهانی معروف بخراسانی اگر چه بسلطنت بنی امیه و آل مروان خاتمه داد ولیکن سیادت و حکومت را بکلی ازدست عرب نگرفت. بزرگترین نهضت ایرانیان که بالاخره دولت و سیادت عرب را بکلی منقرض و ریشه کن ساخت نهضت شعوبیه بود که از اوائل قرن دوم هجری بلکه پیش از آن هم شروع و دنباله آن تا سده پنجم هجری بلکه بعد از آن هم کشیده شد.

پیدایش مسلک « شعوبیه » جنبشی درعالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تمام شئون اجتماعی و سیاسی و فکری و ادبی عرب و اسلام را تغییر داد - قانددین این نهضت بزرگ ایرانیان بودند و در اثر تبلیغات آنها جمع کثیری از هر طبقه در هر مانی حتی از جنس عرب داخل این فرقه شدند، و در ضمن کتب تواریخ و ادب بنام بسیاری از علما و دانشمندان مشهور و شعرا و نویسندگان بزرگ و همچنین وزرا و امرا و سرکردگان نامی هر قومی خاصه خود ایرانیان بر میخوریم که دارای عقیده شعوبی واز هواخواهان و طرفداران جدی این مسلک بوده اند.

شعوبیه در تمام امور و همه شعب علوم و فنون و معارف اسلامی دست داشتند و در هر قسمت آثار بسیار از عقاید باطنی خود باقی گذاشته اند، و در دفتر تمدن اسلامی صفحه ای بل سطری نیست که عبارتی از نمونه عقاید شعوبیه در آن نگاشته نشده باشد و عقاید و آداب این طایفه بطوری در جزئیات تمدن عرب و اسلام نفوذ کرده و با یکدیگر آمیخته شده است که محققان و دانشمندان از کشف حقایق عاجز مانده اند و دقایق و اسرار آن که از این مسلك در تمام مظاهر تمدن اسلامی داخل شده است بطور کامل بر همه کس مكشوف نیست.

بحث و کنجکاوی در آئین «شعوبیه» و کشف رموز سیاسی و ادبی و علمی از باب این مسلك برای تاریخ عمومی ایران و اسلام و عرب بی اندازه مفید و سودمند است و سررشته بسیاری از حقایق مروزه را تنها بدینوسیله میتوان بدست آورد.

بی بردن باساس و ریشه مذهب ایرانیان و احاطه کامل باسرار مکتونه فرق مختلفه و قوانین و آداب مخصوص بهر فرقه ای و بالجمله تاریخ مذهبی ملل و نحل مختلفه اسلامی جز بوسیله تحقیق و تبیین دقیق دو مذهب شعوبیه و آتاری که از این سلسله در اصول و فروع دین اسلام وارد شده است میسور نیست، و نه تنها تاریخ مذهبی بلکه تاریخ ادبی و علمی و سیاسی همه ملل و نحل اسلامی خاصه ایران و عرب مانند تاریخ مذهبی کاملاً محتاج بیحث و دقت در اصل و نتایج و تاثیرات مذهب شعوبیه است. مع الاسف تاکنون چنانکه شاید و باید کمتر در این زمینه بحث و تحقیق شده است و کسانی که در این ورطه افتاده اند بجائی نرسیده اند و اگر تحقیق و تبیین کرده اند بحدی نیست که برای ذهن کنجکاو مفید افتاع و آرامش خاطر واقع شده باشد.

در قرن دوم و سوم هجری و بعد از آن هم کتب و رسائل بسیار راجع بـمذهب شعوبیه ورد و اثبات عقاید آنها تالیف شد و تدریجاً بمملی که بعدها خواهیم گفت همه آنها از بین رفت، و فعلاً کتاب مستغنی راجع باین موضوع که جامع اطراف و حاوی تمام جزئیات باشد در دست نداریم و فقط از روی کتب متفرقه میتوان مطالبی راجع باین موضوع استخراج و التقاط کرد، و در این باب از همه مشهور تر عبارت است از:

کتاب «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی و «البيان والتبيين» جاحظ و بعضی رسائل دیگر او و «العقد الفريد» ابن عبدربه و «کتاب العرب» ابن قتیبه - و در درجه دوم کتاب «الفهرست» ابن الندیم و «زهر الاداب» و «مروج الذهب» مسعودی و «خطط مقریزی» و غیره - و غیر از اینها هم کتب بسیار در دست داریم که از هر کدام ممکن است نکته ای در این باب استنباط کرد از قبیل «محاضرات الادباء» و «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید و «تاریخ طبری» و «عیون الاخبار» ابن قتیبه و «تاریخ الوزراء» جهشیاری و امثال اینها از کتب ادب و تاریخ و غیره، و اگر مطالب راجع بشعوبیه را از روی مأخذی که عجاله در دست داریم جمع کنند کتاب بزرگی فراهم خواهد گشت. این بنده بمناسبت تاریخ ادبیات ایران فصلی راجع بشعوبیه مینویشم و هر چه مربوط باین موضوع از روی کتب متفرقه استخراج میشد یاد داشت میگردم. در این اثناء بدو کتاب نفیس عربی بر خوردم یکی «فجر الاسلام» و دیگر «ضحی الاسلام» ۱ که در هر دو راجع باین موضوع مطالبی بسیار سودمند

۱ - سه نفر از دانشمندان و فضلالی درجه اول مصر با شترک نظر و توحید مساعی درصدد تالیف جامعی راجع بتمدن اسلام و حیات اجتماعی و مدنی عرب بر آمدند و مقاصد را سه قسمت: عقلی، سیاسی، ادبی کرده هر کدام متعهد تحقیق و تبیین در يك شعبه و نوشتن يك قسمت شدند

و با تحقیق نوشته شده است و مخصوصاً در کتاب دوم فصلی مستوفی مخصوص بشعوبیه منعقد شده و موافق محترم تا حدی که در خور کتاب و مقصود اصلی او بوده حق مقام را ادا کرده است، و علاوه در هر دو کتاب فصل کاملی راجع به «تأثیر تمدن ایرانیان در عرب و اسلام» است، و نویسنده زبردست در این موضوع هم تتبع کامل کرده و داد سخن داده است.

بنده با اشاره و صوابدید بعضی دوستان فاضل خود مطالب هر دو قسمت را که آخرین نتیجه تحقیقات معاصرین ما از فضلا و متتبعان عالممقدار مصر است از روی آن دو کتاب اقتباس نموده بنظر خوانندگان میرسانم، و مقصود ترجمه تحت اللفظ و گزارش یا بخوان نیست بلکه اصل مطالب را از عربی گرفته و بفارسی نوشته ام و از خود چیزی نیفزوده و از یاد داشتهای خود راجع بهر دو موضوع بکلی صرف نظر کرده ام و مبحث راجع بشعوبیه را بر مبحث دیگر مقدم داشته ام و در پایان این فصل قسمت دیگر هم بنظر خوانندگان خواهد رسید.

پیش از هر چیز این نکته را باید در نظر داشت که «اسلام با عرب دو چیز است» و عرب غیر از اسلام است، و همه جا باید جنبه اسلام را از عرب تفکیک کرد! و اگر عرب را مطابقی بوده است ارتباط باصل و اساس دین اسلام ندارد بلکه اسلام بزرگترین مخالف آداب زشت و سجاوای نامطبوع عرب بوده است، و در ضمن مطالب آینده باز راجع باین مطلب گفتگو خواهد شد. مقصود اصلی ما بیان مسأله «شعوبیه» و علت پیدا شدن این مسلک میان مسلمین و تأثیراتی است که این طائفه در آداب و رسوم و علوم و فنون اسلامی از خود باقی گذارده اند. ولی سبب ایجاد این مذهب و آثار آن در مظاهر تمدن اسلامی چون مربوط بمقدماتی میشود که دانشمندان آن ها لازم است ناگزیر پاره ای از مطالب را با رعایت اختصار گوشزد می کنیم، و این مطالب هم اقتباس از دو کتاب سابق الذکر است.

## موالی در عهد بنی امیه و بنی عباس

اساس دولت بنی امیه مبنی بر تحقیر ملل غیر عرب بود. ایرانیان و سایر ملل در عصر حکومت خاندان عربی اموی عموماً «موالی» بمعنی بندگان و بردگان خوانده میشدند. موالی همه در عصر اموی ذلیل و خوار و خدمتگزار عرب بودند و کار و منصب مهمی در دست آنها نبود، و آنان را برای کارهای پست و اعمال سخت استخدام می کردند و مشاغل آبرومند همه در دست عرب بود.

نتیجه سخت گیریها و تعصبات عربی بنی امیه این شد که ایرانیان و همان موالی که با این شرط که نوشته های هر يك در تحت دقت و نظر دو نفر دیگر قرار بگیرد. جناب «طه - حسین» نویسنده فاضل مشهور نوشتن قسمت ادبی را بعهده گرفت، و «عبد الحمید عبادی» قسمت سیاسی و «احمد امین» قسمت عقلی و فکری را و از دستگاه همت این سه تن دانشمند شهیر تا کنون دو کتاب «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» بقلم احمد امین و با نظر شرکای او از کار در آمده است که در مؤلفات تازه عربی بی نظیر است. کتاب «فجر الاسلام» در سال ۱۳۴۷ هجری قمری و «ضحی الاسلام» در سال ۱۳۵۱ بطبع رسیده و در دسترس فضیای دور و نزدیک واقع شده است. هر دو کتاب مطالب بسیار راجع بایران و ایرانیان دارد و در خور آنستکه بفارسی ترجمه و نشر شود. ولی در پاره ای از مواد مانند مذهب شیعه و خوارج و معتزله و غیره دقت کاملتر لازم است.

در نظر فرمانروایان عرب در جزو حیوانات بارکش شمرده میشدند و بدرد هیچ کاری جز حمالی نمیخوردند. کرد یکدیگر فراهم آمدند و بمدد فکر روشن و یاری شمشیر تیز حکومت پرافتخار بنی امیه را خاتمه دادند و بدلخواه خودشان بنی عباس را بر تخت خلافت و سلطنت نشاندند. اوضاع بکلی دیکرگون شد و عکس العمل خلفا و حکام بنی امیه و آل مروان در عصر اول عباسی یعنی از زمان خلافت ابوالعباس سفاح (۱۳۲ - ۱۳۶) تا ایام ابواسحاق معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) و مخصوصاً در زمان هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) و عبدالله مامون (۱۹۸ - ۲۱۸) ظاهر گشت، و ایرانیان مناصب عالی و مشاغل بزرگ را از دست عرب بیرون آوردند، و بجای ولاء رقیب که معمول عهد اموی بود «ولاء اصطناع»<sup>۱</sup> در عصر عباسی معمول گردید.

ابوجعفر منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) نخستین کس از خلفای عباسی بود که موالی را بر عرب مقدم داشت و آنها را بکارهای عمده گماشت و بعد از وی هم این معامله شایع شد و کم کم ریاست و پیشوائی از دست عرب بیرون رفت.<sup>۲</sup> جهشیاری در تاریخ الوزراء مینویسد که بیشتر مباشرین کارها در عهد منصور همان موالی بودند.

مسعودی مینویسد که منصور اول کسی بود که مهمات امور خود را بدست موالی سپرد و آنها را بر عرب برتری و تقدم داد و از آن بعد هم این کار سنت معمول خلفا گردید و تدریجاً عرب از جلال و شوکت سابق افتاد.

طبری مینویسد که منصور را خادمی هنرمند بود. روزی از اصل و نژاد وی پرسید. جواب داد که اصلا عرب و از طائفه خولان یمن هستم و بدست دشمنان قبیله ام اسیر و خصی (خواجه) گشتم و مدتی نزد بنی امیه بودم و اکنون نزد تو بخدمت اشتغال دارم. منصور بمحض اینکه دانست وی اصلا عرب است با وجود هنرمندی و کارآمدی که داشت او را بیرون کرد و گفت در قصر و حر مسرای من نباید جنس عرب داخل شود. سر خود پیش گیر و هر آنجا خواهی برو. از آنوقت که هارون بخلافت نشست (۱۷۰ هجری) بپرکت وجود برامکه نفوذ ایرانیان در دربار خلافت و سلطنت اسلامی بیش از پیش شد و حافظ و یشتیمان قدرت و شوکت سلطنت اسلامی ایرانیان بودند، و طبری مینویسد که فضل بن یحیی برمکی در خراسان لشکری از ایرانیان بنام «عباسیه» بالغ بر ۵۰۰ هزار نفر فراهم ساخت و ۲۵ هزار تن از آنها را بیغداد آورد که آنها را «کرنیه» میخواندند و همانها حامی و حافظ سلطنت و خلافت بودند.

بعد از هارون الرشید پسرش محمد امین (۱۹۳ - ۱۹۸) بخلافت نشست و چون سلطنت او مخالف میل ایرانیان بود وی را بکشند و برادرش مامون را بخلافت برگزیدند و بنحیث نشاندند و در عصر مامون باز قدرت و شوکت همه در کف کفایت ایرانیان بود.

در زمان معتصم ترکان بجای فارسیان روی کار آمدند و دارای منصب و جاه و جلال گشتند. معذک ایرانیان طرفدار و هواخواه بسیار داشتند.

«افشین» از مهربان دربار معتصم فارسی نژاد بود و جنس عرب را سخت بد می داشت و میگفت اگر بر اعراب دست بیایم سر بزرگان آنها را بادبوس (تیوز) خردخواهم کرد. حکایت افشین با ابودلف عجلی که عربی نژاد بود داستان مفصل مبسوطی است که در کتاب «الفرج بعدالشد» بتفصیل نقل شده و حاکی از ایران دوستی و فارسی منشی افشین و دشمنی او با جنس عرب است.

۱ - ابن خلدون ج ۱

۲ - تاریخ الخلفاء سیوطی

مجملاً بسعی و کوشش ایرانیان بجای دولت آل مروان با «عربیه اعرابیه» سلطنت بنی عباس و بتعبیر جاحظ در البیان و التبیان دولت «عجمیه خراسانیه» تشکیل یافت و خراسان «باب-الدوله» خوانده شد.

فصلی که نوشته شد همه کلیات بود که اغلب ارباب اطلاع از آنها آگاهی دارند و ماخواستیم از ابتدا یادآور شویم. جزئیات مطالب درضمن فصول آتیبه روشنتر خواهد شد.

## عرب در عصر جاهلی و اسلام»

عرب پیش از اسلام بقبائل و عشائر بسیار منقسم میشد که پیوسته میان آنها جنگ و مخاصمت برقرار بود و همه قبائل مخالف و دشمن جان یکدیگر بودند. جنگهای داخلی قبائل هرگز عرب را مجال نمیداد که بخارج حوزه عربستان و قلمرو جزیره العرب بپردازد. هر فردی از اعراب تنها قبیلهٔ عشیرهٔ خود را میشناخت و از اوضاع دنیا و ملل عصر خود آگاهی نداشت. وحدت دین و زبان و اشتراک در مقصود و وحدت مساعی و وحدت تاریخی و غیره که نشانه های قومیت و ماییت بمفهوم حقیقی است در میان عرب موجود نبود. با وجود شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم قوم بادیه نشین کوچک عرب اصلاً نمی-توانست خود را در شمار ملل حیهٔ عالم قلمداد کند، و نه تنها نمی توانست بلکه اصلاً چنین فکری در دماغ او راه نداشت.

حدود فکر و حوصلهٔ فهم عرب بحدی کوچک بود که با از دائرهٔ نزاع و زد و خورد با یکدیگر بر سر یک نفر شتر و یک اصه نخل تجاوز نمی کرد و در راه این قبیل چیزها غالباً جنگهای خونین برپا و خون چندین نفر ریخته میشد. معامله ای که عرب در عهد جاهلی با دختران خود میکردند تا حدی مرتبهٔ جهل و نادانی و سخت جانی این جنس را نشان میدهد.

زندگانی عرب از حدود چادر نشینی و شتر چرانی تجاوز نمی کرد و جرأت اینکه یک قدم از این مرحله بیرون بگذارند و در میان ملل و اقوام عالم سر در آورند هرگز نداشتند و در مقابل ملل دیگر برای خود فضیلتی تصور نمی کردند.

اینکه در کتاب العقد الفرید (ج ۱) بروایت قطامی از کلبی نقل میکند که نعمان نزد کسری رفت و در حضور وی فضائل عرب برشمرد و نژاد عرب را بر سایر ملل فضیلت داد بکلی موضوع و ساختگی است و جز «کلبی» که در وضع و ساختن اخبار معروف است کسی این مطلب را نقل نکرده است!

عرب را هرگز برخاطر نمی گذشت که روزی بتواند بر ایران دست پیدا کند و استیلا و غلبه بر فارسین را در خواب هم نمیدید.

قوم پراکندهٔ صحرا نشینی که احزاب و قبائلش دشمن جان یکدیگر بودند و تنها سر-گرمی بشکار سوسمار و چرانیدن شتر داشتند هیچگاه خیال اینکه خود را در پیشگاه دولت مقتدر عظیم الشان ایران قومی مخصوص و ملتی با شرایط ماییت معرفی نماید در خاطرش نقش نمی بست و بهیچوجه این هوس خام در دل او راه نداشت، چه رسد بفتح و فیروزی! چه رسد بتمک تاج و تخت!!

در واقعهٔ «ذی قار» قبیله ای از اعراب با یکدسته از ایرانیان زد و خورد کردند و

اتفاقاً فاتح شدند. و این غلبه جزئی را بی اندازه مایهٔ مباحثات و مفاخرت خود قرار داده بودند و با اینکه غالب شده بودند باز فتح و فیروزی در خاطر آنها نمی گنجید و هر وقت بفکر این واقعه می افتادند متوحش میشدند و جرأت اینکه این پیشرفت را در خاطر خود بقلبهٔ قوم عرب بر عجم حمل کنند نداشتند بلکه قضیه را اتفاقی و نه از مفاخر جنس عرب بلکه از مفاخر قبائل مخصوص «شیبانی» و «عجلی» و «یشکری» که در آن واقعه جنگیده بودند محسوب می داشتند و درست مثل آنها مثل گدای راه نشینی بود که گنج خسروانی یافته باشد و باور نکنند که این گنج شایگان از آن اوست؟!

در آن عصر که عرب با چنان احوال بسر میبرد بغته آفتاب دین محمدی از ظلمتکدهٔ عربستان طالع گردید و افکار تاریک را روشن کرد، احزاب و قبائل عرب را که از هر حیث با یکدیگر دشمنی و مخالفت داشتند در تحت لوای دین واحد اسلام مجتمع و متحد ساخت.

قتاده (عرب خالص از طایفهٔ سدوس بود) در تفسیر این آیه «و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها» میگوید: مقصود عرب است که ذلیل ترین اقوام عالم بود و با نهایت ضعف و بیچارگی و ضلالت و گمراهی گرسنه و برهنه همچون روباهی ذلیل و خسته میان دو شیر قوی پنجه یعنی دوات ایران و روم بسر میبرد و یاری نفس کشیدن نداشت و در سایهٔ دین اسلام کارش بجائی رسید که شوکت بی منتهای دو دولت نیرومند را درهم شکست و مالک الرقاب عمدهٔ دنیای متمدن آن عصر گردید. ۱.

عرب، همان عربی که قبیلهٔ تمیمش مفاخرت و مباحثات بر سایر قبائل میکرد باینکه «حاجب بن زراره» تمیمی بخدمت کسری رسیده و کمان خود را نزد وی بگروگان نهاده بود ۲

تدریجاً خود ستائی او بر تبه ای کشید که بجتری شاعر در مدح ابی دلف عجلی بیاد واقعهٔ ذی قار گفت

اذا افتخرت یوما تمیم بقوسها  
فانتم بنی قار امالت سیوفکم  
وزادت علی ما وطلت من مناقب  
عروش الذین استرهنوا قوس حاجب

## سبب پیدایش عصبیت در عرب

عرب پیش از اسلام مایهٔ قومیت و مفهوم جامع نداشت و در تحت لوای اسلام دارای وحدت مذهب و اتحاد کلامه شد و برای خود تشکیل ملیت داد و در میان ملل دنیا سری جنبانید. نه تنها سر بیرون آورد که سرهای سروران عالم را زیر پا انداخت.

عصبیت خانوادگی و دو قبیله‌گی فقط در میان عرب حکم فرما بود. ولی بعد از اسلام عصبیت دیگری هم بر تعصبات جاهلی افزوده شد که عبارت بود از تعصب عربی در مقابل ملل دیگر.

آیهٔ «ان الدین عند الله الاسلام» و «من غیر یتبع الاسلام دیناً فان یرقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین» بگوش عرب خورده و اسلام را بهترین ادیان عالم و هر مذهبی را جز اسلام خلاف حق و ارباب مذاهب را عموماً گمراه و هالک و خود را حامل و حامی دین حق دانست و دعوت مردم و جهاد در راه دین را بر خویش واجب و ضروری شمرد. - سیادت و سروری که هیچگاه در خواب هم نمیدید

۱ - نقل بمعنی از تفسیر طبری ج ۴

۲ - تاریخ طبری ج ۴

ناگاه در دست خوددید - دولت مقتدر شاهنشاهی ایران را که از بیم‌وی بخودمیلرزید بفته در برابر خود خاضع وزبون یافت .

مملکت امپراطوری روم را که تنها فتح باب تجارت با مصر و شامش را آرزو میکرد در تحت نفوذ و اقتدار خویش درآورد و رومیان را در مقابل حملات فاتحانه خود پراکنده و منهزم دید. اینها همه در روح عرب غرور و خود بینی بی اندازه ایجاد کرد تا خویشان را سید و سرور حقیقی عالم و جز جنس عرب را بندگان و « موالی » خواند .

بالجمله بعد از اسلام روح تازه ای در کالبد عرب دمیده شد . و پیشرفتهای متوالی روز-افزون غروری بی سابقه در دماغ عرب بوجود آورد، و در نتیجه تعصب تازه یعنی عصیت ملی و ضدیت با نژاد غیر عرب بر تعصب جاهلی یعنی عصیت دو تیرگی قبائل علاوه شد و این هر دو عصیت یکی از آثار عهد جاهلی و دیگر از آثار عهد اسلامی بعالیترین درجه دوش بدوش یکدیگر در صدر اسلام میان عرب جاری و لحکمفرما بود و شواهد هر دو قسمت را ذیلا در دو فصل مینویسیم.

## عصیت دو تیرگی و یاد گار عصر جاهلی در عرب بعد از اسلام

گفتم که عرب در صدر اسلام بدو فکر مهم سرگرم بوده و با دو خیال عشق میورزید و شور دو عصیت در سر داشت : یکی طرفداری از عشیره و قبیله خود بر ضد قبایل دیگر عرب و دیگر طرفگیری از نژاد عرب و ضدیت کامل با اقوام و ملل دیگر عالم . راجع بقسمت دوم در فصل بعد گفتگو خواهیم کرد .

اماراجع بقسمت اول که از باقیمانده های عصر جاهلی بود ادله و شواهد تاریخی بسیار در دست داریم که عصیت داخلی و ضدیت قبائل عرب را با یکدیگر در صدر اسلام نشان میدهد و رجوع بتواریخ آثار شعرای دوره اموی کاملاً این معنی را واضح و روشن میسازد .

شاعری از طایفه « بنی اسدبن خزیمه » در مدح « یحیی بن حیان » میگوید :

الا جعل الله الیمانین کلهم فدی لفتی الفقیان یحیی بن حیان  
ولولا عریق فی من عصیة ولکن نفسی لم تطب به شیرتی  
و طابت له نفسی بانباء قحطان

مبرد در کتاب کامل ۱ از شیخ موفقی از قبیله ازد ۲ روایت میکنند که عربی از طایفه ازد پدر خود را که از همان طایفه بود در موقع طواف بیت الله دعا میکرد . از او پرسیدند که

۱ - ج ۱ ص ۱۹۸

۲ - از دین غوث سر سلسله طایفه ای است در یمن و میان غنمای انساب برای امتیاز عشایر « ازدی » از یکدیگر آنها را با مضاف الیه ذکر می کنند بدینصورت : « ازد شنوءه » و « از دمعان » و « از دالسراة » - و شاعری میگوید :

و کنت کذی رجلین رجل صحیحة و کنت کذی رجلین رجل صحیحة  
فاما التي صحت فإزدشنوءة و اما التي شات فإزد دمعان

ازد یکی از شعبه های بزرگ عرب قحطان است و « ازد » بزاع معجمه و « اسد » بسین مهمله هر دو صحیح است و « اسد » افصح است . ( مترجم - نقل از صحاح اللغة و تاریخ عینی )

چرا تنها پدر را دعا میکنی و از مادر خود یاد نمی نمائی . جواب داد که مادرم از قبیله تمیم است و از اینجهت بروی دعا نمیفرستم .

عصیت دو عشیرگی بحدی بود که فرزند و پدر و مادر هم با یکدیگر باطناً مخالف بودند و پسر بجرم تمیمیت بر مادر خود رحمت نمیفرستاد .  
تعصبات داخلی عرب پیش از اسلام پیوسته مایه جنگ و جدال و مخاصمت میان قبائل بود و بعد از اسلام هم گاهی منجر با انقلابات بزرگ میشد و در جامعه اسلامی قضایای مهم پیش می آورد .

کمیت ۱ یکی از شعرای بزرگ قرن دوم هجری است که از طایفه « نزار » طرفداری میکرد و برضد « قحطان » تعصب میورزید و متالب و مطاعن آنها را میشمرد و در این باب قصیده ۶۰۰ بیتی ساخت که مطاعش این است :

كفافي اللوم مرالاربعينا

افیقی من ملامك ياظعينا

دعبل خزاعی ۳ از شعرای مشهور قرن سوم هجری است که در طرفداری از آل - علی با شاعر سلف خود ( کمیت ) هم عقیده بود ولی در تعصب دو قبیلهگی سخت با وی مخالفت داشت و بعکس کمیت برضد قبیله « نزار » طرفگیری از طائفه « قحطان » مینمود و قحطان را بنزار برتری میداد و در تحقیر « نزاریه » میکوشید و در رد قصیده کمیت قصیده ای ساخت .  
مسعودی قسمتی از هر دو قصیده را نقل میکند و میگوید که اشعار کمیت مایه مخالفت شدید میان « نزاریه » و « بمانیه » و مفاخرت آنها بر یکدیگر و دسته بندی مردم درهوا خواهی دو طرف گردید و اعراب بادیه و شهر نشین همگی بعصیت بر انگیخته شدند و همین تعصبات منتهی شد باینکه چون « مروان جعدی » از بستگان خود که از طائفه « نزار » بودند برضد « بمانیه » طرفداری میکرد یعنی ها از وی برگشتند و بدعوت عباس گرویدند و این پیش آمد یکی از نتایج تعصبات داخلی اعراب بود .

و در نتیجه همین عصیت بود که هر يك از کار فرمایان عرب طرفداری از قبیله خود میکرد و هر کسی که بحکومت و امارت منصوب میشد فوراً افراد قبیله خود را روی کار میآورد و اشخاص دیگر را از کار می انداخت .  
مجملاً : شواهد وادله تاریخی و ادبی این نوع عصیت در عرب بعد از اسلام و بالاگرفتن آتش فتنه از اینراه هم در میان قبائل اعراب مسلمان فراوان است .

۱ - کمیت بن زید اسدی از شعرای بزرگ عرب و معتقد بمذهب شیعه بود ، و بنی - هاشم را مدح میگفت و قصاید وی در مدح آنها به « هاشمیات » معروف است . برضد عرب « قحطان » و هوا خواهی « نزاریه » متعصب بود و در سال ۱۲۶ وفات یافت ( مترجم - نقل از تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۲۷۹ )

۲ - نشوارالمحاضره ج ۱ : ۱۷۷

۳ - دعبل بن علی بن رزین خزاعی - از مداحان آل علی بود . در هجاء زبان تنلی داشت و همه کس حتی خلفای وقت از زبان وی بیمناک بودند . مامون عباسی و معتصم را هجو ساخت . برضد قبیله « نزار » و طرفداری از قبیله « قحطان » متعصب بود . در سال ۲۴۶ هجری وفات یافت ( مترجم - نقل از تاریخ آداب اللغة جری زیدان ج ۲ )

۴ - مسعودی ج ۲ : ۱۵۵